

پندی از تاریخ در: پنجم مهرماه (۲۷ سپتامبر)

محمد حسینی:

۵ مهرماه ۱۳۹۰ برابر با ۲۷ سپتامبر ۲۰۱۱

برای پند گرفتن از تاریخ، امروز هم مثل روزهای پیش، سری به سایت «تاریخ ایران در این روز» به آدرس: www.iranianshistoryonthistoday.com زدیم تا پندی از چنین روزی در تاریخ معاصر ایران بگیریم. مهم ترین اتفاق تاریخی در این روز را به شرح زیر یافتیم، اما حیف آمد آن را با هم میهنان در میان نگذارم:

روزي که رضاشاه دوران تبعید خود را آغاز کرد



رضا شاه

۲۷ سپتامبر سال ۱۹۴۱، رضا شاه يك ماه و دو روز پس از تجاوز نیروهای انگلستان و شوروي به ایران به همراه خانواده اش در بندر عباس برکشتی انگلیسی «بندرا» نشست و دوران تبعید خود را آغاز کرد. این کشتی ۲۳ روز بعد در جزیره موریش (موریشس) از متعلقات انگلستان در اقیانوس هند پهلو گرفت و به رضا شاه گفته شد که تبعیدگاه او همین جزیره است و زندانی دولت انگلستان است. به این ترتیب، وی به همان گونه که با کمک انگلیسی ها به قدرت رسیده بود به تصمیم آنان قدرت را از دست داد.

رضا شاه در زمانی که يك سرتیپ قزاق بود با کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ سردار سپه و بعداً وزیر جنگ و نخست وزیر شده بود و در ۱۵ دسامبر ۱۹۲۵ با اصلاح قانون اساسی و به موجب متمم آن به شاهی رسیده بود و دودمان پهلوی را تاسیس کرده بود که ۵۵ سال سلطنت کردند و در سال ۱۹۷۹، ایران جمهوری شد. سلطنت رضاشاه تا ۱۶ سپتامبر ۱۹۴۱ (۲۵ شهریور ۱۳۲۰) طول کشیده بود که در این روز به اصرار متفقین که ایران را اشغال نظامی کرده بودند کناره گیری کرده بود.

تبعیدگاه رضا شاه، در سال ۱۹۴۳ به خواهش پسرش از سران متفقین که در تهران گرد آمده بودند، از جزیره موریشس به یوهانسبورگ در آفریقای جنوبی تغییر یافت که ۲۶ ژوئیه سال ۱۹۴۴ در همین شهر در ۶۶ سالگی درگذشت و جسد او به قاهره انتقال یافت تا بعداً به ایران آورده و دفن شود و رضاشاه در ۱۶ مارس ۱۸۷۸ در آلاشت سواد کوه واقع در استان مازندران به دنیا آمده بود و از جوانی، سپاهیگری را پیشه خود قرار داده بود.

پایان این مطلب در سایت بالا

پس از خواندن شرح مختصر این واقعه ذهنم به جریان محاکمه غیرقانونی زنده یاد دکتر محمد مصدق در بیدادگاه استعمار و دست نشانده آن ها در دربار فاسد و ننگین محمد رضا شاه پهلوی بعد از کودتای شوم آنها در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ وصل شد.

در مدارک این محاکمه غیرقانونی که از سوی زنده یاد جلیل بزرگمهر منتشر شده چنین آمده است که زنده یاد دکتر محمد مصدق در جلسات پایانی نخواست بعضی از حرفهایش ناگفته بماند. به این دلیل جلسه ای را انتخاب کرد که همه دست اندرکاران از جمله رئیس دادگاه، همه دادرسان، همه دادیاران، همه ناظران و حاضرانی که در بین آنها، هم خبرچین خائن وجود داشت و هم خبرنگاران بی طرف حضور داشتند و در حالیکه همگان نفس در سینه حبس کرده و به سخنان وی گوش می دادند یکباره با حرکات دست و سر و گردن چنین بیان نمود:

- **شاه فقید را انگلیسیها در ایران شاه کردند.**

- **این شاه باعظمت و اقتدار را با دو مذاکره در B.B.C لندن در شهریور ۲۰ از ایران بردند. او شاه ایران نبود. اگر شاه ایران بود می گفت (دکتر مصدق در اینجا با بردن دو دست در امتداد شانه ها و حرکت بدن کمی به عقب با شور فراوان) «میان ملتَم می مانم و نمی روم»**

- **از دوره ۵ تقنینیه، مجلس شورای ملی، مخلوق او بود. شاه فقید می گفت ۱۵۰ هزار سرنیزه دارم (قشونش را می گفت). وقتی گفتند برو! از این ۱۵۰ هزار سرنیزه یکی به حمایت از او برخاست. در مجلس شورای ملی هم گفتند: الْخَيْرُ فِيمَا وَقَعَ. این پادشاه قبل از اینکه سر کار بیاید دیناری نداشت وقتی که از مملکت رفت غیر از پولهلئی که در بانک لندن داشت ۵۸ میلیون تومان پول بدست پادشاه فعلی داد. پنجهزار و ششصد رقبه از املاک مردم را بدون آنکه کسی اعلان ثبت آن را در جراید ببیند بر طبق اوراق ثبتی به مالکیت خود در آورد. او شاه ما نبود. من به انتقام اینکه یک ایرانی را از ایران تبعید کردند انگلیسیها را از ایران بیرون کردم تا بروند در جزیره خود به فکر فرو روند و بدانند که با یک ملت زنده ای طرفند. (او با حرارت مطالب بالا را گفت و نشست.)**

دو مجسمه نیم تنه از رضا شاه و محمد رضا شاه در دو گوشه ضلع شرقی سالن باشگاه افسران نهاده بودند دکتر مصدق بر پا خاست و به مجسمه رضا شاه رو کرد - دو دست به سینه - (عوامل جور خوشحال شدند که دکتر مصدق به حال تعظیم در آمده و میخواهد توبه و انابه کند) گفت:

- **«تعظیم می کنم به مجسمه رضاشاه فقید که انگلیسیها آوردند و ۳۲ سال نفت را تمدید کردند»**

جلیل بزرگمهر می نویسد:

تا طول موج هیئت حاکمه دادگاه، طول موج گفته های دکتر مصدق را بگیرند و امکانا ممانعت نمایند او گفته و رد شده و نشسته بود. دکتر مصدق باز برخاست و دستها به سینه، رو به مجسمه محمد رضا شاه چنین بیان نمود:

• «تعظیم می کنم به مجسمه محمد رضا شاه پهلوی . فرمان عزل مرا داد و انگلیسیها را آورد».

دکتر مصدق همان مرد مردستانی که رهائی ملت ایران را فقط از طریق مبارزه برای استقلال ایران (به معنای عدم دخالت بیگانه در امور داخلی ایران) میسر و ممکن می دانست، با گفته کوتاه خود آن بیدادگاه به ظاهر پرطمطراق و آن "رضا شاه قدرت" و آن محمد رضا شاهی که سالها بعد اطرافیان برای خوشایندش او را «آریامهر» نام نهادند به تاریخ و نسل های آینده در معرفی کرده بود. او در واقع رضا خان سرسلسله دودمان پهلوی را مأمور و طنفروش انگلیسیها دانست که وظیفه تمدید امتیازنامه اسارتبار نفت را به عهده اش گذاشته بودند و پس از انجام آن مأموریت مثل یک نوکر چشم و گوش بسته به او گفتند برو. او هم فرمان ارباب را اطاعت کرد و رفت!

در مورد محمد رضا شاه هم دکتر مصدق به درستی و به روشنی پیش بینی کرده بود که پس از کودتا قرار است شاه انگلیسی ها را دوباره بیاورد و بر سر سفره چپاول ثروت ملی ایران بنشاند، و دیدیم که شاه همانطور که مصدق می گفت انگلیسی ها را بار دیگر آورد و تا به امروز که آخوندها بر مسند قدرت سوارند همچنان سرنوشت ایران و ملت ایران را به دست آنها سپرده شده است. چنانچه خوب بنگریم امتیاز نفت ایران از زمان قاجارها تاکنون به انگلیسیها تعلق دارد. مسئله در کوتاه سخن بدین منوال بود که دکتر مصدق می خواست برای ابطال امتیاز خفتبار نفت و خلع ید از انگلیسیها امریکائی ها را در دست خود به نحو بسیار زیرکانه و سیاستمدارانه ای نگاه دارد. او با این شیوه موفق به ابطال امتیازات نفت و اخراج انگلیسیها از ایران شد، اما دکتر مصدق چنین نکرده بود تا امریکائی ها را در ایران بجای انگلیس بنشاند. به محض اینکه دکتر مصدق به دخالت های امریکا در امور مربوط به نفت ترتیب اثری نداد و نمایندگان امریکا و فرستاده بانک جهانی را نیز دست خالی از ایران پس فرستاد آنها متوجه شدند که برای دکتر مصدق، بیگانه بیگانه است و او خواهان استقلال بی چون و چرا برای ایران و ملتی است که لیاقت اداره امور خود را بیش از هر بیگانه ای دارند. او به دنبال پیاده کردن برنامه اقتصاد بدون نفت در ایران بود. او با فروش نفت خام به بیگانگان مخالف بود، به همین دلیل او همیشه آن را «صنعت نفت» می نامید، زیرا می دانست که نفت خام دارای صدها محصول و مصرف غیر سوختی و صنعتی دیگر است. . . .

اگرچه شاه و نوکرانش در آن بیدادگاه قصد محاکمه دکتر مصدق را داشتند، اما او همه جلسات آن بیدادگاه را به محاکمه رضا شاه و محمد رضا شاه مبدل ساخت. او پرده از چهره آن دو جیره خوار که اولی لقب «شاه قدر قدرت» و دومی «آریامهر» را به خود تخصیص داده بودند برای تاریخ و نسل های آینده برملا نمود. آن ها شاهان ایران نبودند. اگر شاه مردم بودند به فرمان بیگانه، مملکت را به این آسانی رها نمی کردند و از وطن خود قدمی بیرون نمی گذاشتند.

دکتر مصدق پس از کودتا، حتا حاضر نشد برای معالجه سرطان دهان و گلوئی خود از ایران به اروپا سفر کند. او به خواست ملت ایران نخست وزیری را قبول کرده بود. از اینروی و بر اساس قانون اساسی

مشروطه نیز به دستخط عزل غیرقانونی خود از طریق محمد رضا شاه کوچک ترین ترتیب اثری نمی داد، او در جریان محاکمه غیر قانونی در بیدادگاه استعمار و استبداد، خود را نخست وزیر قانونی ایران می دانست و می نامید. تکیه او فقط به مردم بود و دیگر هیچکس. آنهمه "بله بله قربانگو" و "نوکر و چاکر خانه زاد" مثل دکتر اقبال و اسدالله علم و زاهدی و غیره که در اطراف "رضا شاه قدر قدرت" و "محمد رضا شاه آریامهر" جمع شده بودند هنگام صدور امریه اخراج از ایران توسط ارباب راه تسلیم و رضای بیگانه را پیشه کردند. آنهمه لشکر و سپاه و بادمجان دو رقابچین مثل یخ در برابر آتش نفرت مردم آب شدند و در زمین فرو رفتند. هر دو را چنانکه محمد رضا شاه در مورد خودش در کتابش نوشته " مثل موش مرده ای دُمشان را گرفتند و بیرون انداختند" و امروز پس از سالیان دراز بعد از مرگشان لعن و نفرین برایشان مانده.

اما مصدق که از میان مردم ، برای مردم و به خواست مردم برای خدمت به آنها برخاسته و برگزیده شده بود همچنان محبوب مردم است و محبوب مردم خواهد بود. اگر او را هم بیگانگان به قدرت رسانده بودند نامش در اذهان عمومی همدیف نام ننگین آن دو شاه پهلوی می شد. نام او بلند، و راه او تنها راه رهائی ایران است. منزل اول در این راه استقلال، منزل دوم آزادی و منزل آخر عدالت اجتماعی است.